

تبیین الگوی مدیریت فضای جغرافیای سیاسی و گفتمان سیاسی پس از انقلاب اسلامی در ایران

اعظم یوسفی^۱

استادیار گروه جغرافیای سیاسی، واحد ساوه، دانشگاه آزاد اسلامی، ساوه، ایران

چکیده

سازماندهی امور یک کشور از طریق نهادهایی است که در فضای جغرافیایی از قدرت و اختیار برخوردار هستند. قدرت و اختیار در فضاهای جغرافیایی یا از طریق سلطه جبری شکل می‌گیرد یا از طریق واگذاری قدرت و اختیار از سوی ملت به حکومت که در حال حاضر الگوی واگذاری قدرت از سوی ملت به حکومت‌ها پدیده رایج در ساختار سیاسی اغلب کشورهای جهان است. گفتمان انقلاب اسلامی، پیش از پیروزی انقلاب، در صورت‌بندی خود در مواجهه با دیگر گفتمان‌های سیاسی، به تعریف خود و مفصل‌بندی دال‌های خود پرداخت و توانست در فضای سیاسی ناشی از انقلاب، خود را متمایز کرده و به بیان گفتمانی «هژمون» کند. دال‌های اصلی گفتمان انقلاب اسلامی، حول دال مرکزی «اسلام سیاسی» مفصل‌بندی شدند. این مفصل‌بندی پس از پیروزی انقلاب اسلامی هم تداوم داشت. وضعیتی که پس از انقلاب، موجب تحول در این گفتمان شد، این بود که اکنون یک «نظام سیاسی» بر مبنای این گفتمان شکل گرفته بود و همین مسئله، موجب شد که این گفتمان با اقتضائاتی روبه‌رو شود که برخی تحولات در آن روی دهد. از آنجایی که مبنای اساسی انقلاب اسلامی، اسلام سیاسی فقهاتی بود و ولی فقیه در رأس این نظام حضور داشت، هر گونه تحول در این گفتمان باید سوبیه‌ای فقهی نیز داشته باشد. در این مقاله کوشش شده است با رویکردی توصیفی - تحلیلی، اهم شاخص‌های مؤثر در الگوی مدیریت سیاسی فضای جغرافیای سیاسی ایران مختص به جمهوری اسلامی تبیین شده و نظرگاه جدیدی در خصوص شناخت تکوین حکمرانی در کشور ارائه شود. یافته‌های تحقیق بیانگر آن است که در ساختار قدرت جمهوری اسلامی عواملی همچون تمرکزگرایی، مصلحت و حکم حکومتی نیز مؤثر می‌باشند و این گفتمان‌ها در بسیاری جاها نقش بسیار پررنگی در مدیریت سیاسی ایران دارند.

کلیدواژگان: مدیریت سیاسی، حکم حکومتی، فضای جغرافیای سیاسی، گفتمان اسلام سیاسی فقهاتی، مصلحت.

^۱. نویسنده مسئول: maghih258@gmail.ir

مقدمه

مدیریت عبارت است از فرآیند بکارگیری مؤثر و کارآمد منابع مادی و انسانی در برنامه ریزی، سازماندهی، بسیج منابع و هدایت و کنترل که برای دستیابی به اهداف سازمانی بر اساس نظام ارزشی مورد قبول صورت میگیرد (رضائیان، ۱۳۷۳: ۶). سازماندهی فرایندی است که طی آن تقسیم کار میان افراد و گروههای کاری و هماهنگی میان آنان به منظور کسب اهداف مورد نظر هر (نظر صورت می‌گیرد) (Harold, & others, 1993: 357 Carlisle, 1976: 330). هر ساختار سیاسی که در قالب یک کشور تجلی مییابد برای رسیدن به اهداف خود به سازوکارهایی نیازمند است که علاوه بر متناسب بودن با ساختار جغرافیایی - فضایی میبایست متناسب با تحولات زمانی از دینامیسم کافی نیز برخوردار باشد. حکومت یک سازمان اداری است که بر بعد عمودی ساختار سیاسی تشکیلات قانونی کشور استوار است و بر اساس خواست و رضایت عمومی مردم در یک گروه انسانی مشخص، پای میگیرد (مجتهدزاده، ۱۳۸۹: ۲-۴) لذا حکومت، مجموعه ای اجرایی، سیاسی و نظامی را شکل میدهد که کارکردهای ویژه ای بر آن متصور است. مدیریت سیاسی فضا به توسعه فضا، چه در سطح خرد و چه در سطح کلان هویت می بخشد تا بر پایه روندهای ایجاد شده، بهره برداری عقلانی از امکانات و توان بالقوه منابع طبیعی و انسانی در مسیر توسعه متعادل و موزون کشور و مناطق هدایت گردد.

گفتمان اسلام سیاسی فقاهتی، توانست با هژمون شدن، نظام سیاسی مطلوب خود را پس از پیروزی انقلاب اسلامی تأسیس کند و «نظام‌سازی» وجه مهمی از این گفتمان شد. با نگارش قانون اساسی، نهادهای آن، شامل سه قوه (که در نظام جمهوری وجود داشتند) ایجاد و از یک‌دیگر «مستقل» شدند. در تداوم این «نظام‌سازی»، نهاد ولایت فقیه، اصلی‌ترین نهاد در این نظام جدید بود. ولی فقیه در رأس نظام سیاسی قرار داشت که در دهه نخست حیات جمهوری اسلامی، با رهبری امام خمینی که، گفتمان اسلام سیاسی فقاهتی، بیش از همه به آرای ایشان تعلق داشت، تداوم یافت. در اینجا مسئله این است که گفتمان «نظام‌ساز» اسلام سیاسی فقاهتی، با بهره‌گیری از امکانات عقلانیت فقهی، که با انقلاب اسلامی، افق‌های گشوده‌تری را در برابر خود می‌دید، توانست زمینه را برای تحول این گفتمان و نظام‌سازی بر مبنای آن ایجاد کند. دال «مصلحت»، بهره‌گیری «حکم حکومتی» و نسبتی که میان این دو وجود دارد و تجلی آن در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در قالب «نهاد» مجمع تشخیص مصلحت نظام، اصلی‌ترین تحولات جمهوری اسلامی در دهه نخست خود است. این دهه را باید دهه تثبیت جمهوری اسلامی دانست که با نگارش یک قانون اساسی شروع شده و با اصلاح آن، بر مبنای دال مصلحت، به پایان رسید. بنابراین فرآیند نظام‌سازی در جمهوری اسلامی را در این دهه مهم، باید در این دو «دال» مصلحت و حکم حکومتی دید. این دو «دال»، موجب شد که گفتمان اسلام سیاسی فقاهتی، که دیگر گفتمان‌ها را همچنان به عنوان رقیب و «معارض» خود می‌دید، با تحولات خود روبه‌رو ساخت و به تداوم آن در قالب جمهوری اسلامی کمک بسیار شایانی نمود. در این مقاله کوشش شده است با رویکردی توصیفی - تحلیلی، اهم شاخصهای مؤثر در الگوی مدیریت سیاسی فضای جغرافیای سیاسی ایران مختص به جمهوری اسلامی تبیین شده و نظرگاه جدیدی در خصوص شناخت تکوین حکمرانی در کشور ارائه شود.

چارچوب نظری

مدیریت سیاسی

دوره سنتی یا دوره مدیریت مبتنی بر سلطه طولانیترین دوره مدیریت دولتی که با تشکیل حکومت ها در بین جوامع انسانی همراه است، را میتوان دوره مدیریت سنتی یا دوره سلطه نام نهاد. مدیریت در دوره سنتی با سلطه شخص بر سازمان و سیستم سیاسی قرین است. ویژگیهای دوره سنتی را میتوان در موارد زیر ذکر کرد:

- استقرار نظام و سیستم مبتنی بر چپاول؛ - معطوف تمام امور حکومت به خواست سلطه گر و یا فرمانروای بر مسند قدرت است؛ - مشروعیت مدیریت سیاسی، ناشی از وفاداری به فرد در سلسله مراتب قدرت است؛ - واگذاری مشاغل و مناصب به افراد مورد اعتماد و معمولاً از بین خاندان و خویشان نزدیک به سلطه گر؛ - فقدان امور تخصصی و پیچیده در سازمانهای سیاسی - فضایی؛ - فقدان تجربه مدیریتی و اداری برای افراد؛ - فساد اداری جزء لاینفک سیستم سنتی؛ - شکل گیری آبادانی و امنیت نسبی در کانون سیاسی (پایتخت و مرکز استقرار سلطه). گر سازوکارهای شکل گرفته در عصر سنتی در خدمت فائق آمدگان بر ملت و سرزمین بود. سیستمهای شکل گرفته بسیار ابتدایی و فاقد کارایی گسترده بودند. این سیستمها چنانچه موفقیتی به دست میآوردند محلی و محدود بود و در عرصه فضاهای گسترده فاقد مدیریت کافی بودند. مهمترین مشخصه سیستم مدیریت سنتی این است که قلمروهای تحت کنترل بسیار گسترده تر از قلمروهای تحت مدیریت بود (حافظ نیا و همکاران، ۱۳۹۲: ۱-۳۱).

مدیریت سیاسی در مکتب ساخت گرایی

ساخت گرایی بر اساس تلفیق و ترکیب فلسفه های کلاسیک (مکتب مدیریت علمی) و نئوکلاسیک (مکتب روابط انسانی) و یا به عبارت دیگر از تلفیق مکتب سازمان رسمی و سازمان غیررسمی به وجود آمد. دانشمندان برجسته مکتب ساختگرایی عبارتند از: ماکس وبر، کارل مارکس و امیتابی اتزیونی. در مکتب ساخت گرایی، سیستم بروکراسی برتری دهنده بوروکرات ها در مشاغل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بر دیگران است که بستر ساز انقباض سیستم مدیریتی است. هماهنگی گسترده بین ادارات و شعب یک سازمان وجود ندارد. اداره امور تحت کنترل رسمی رهبری سیاسی است که مبتنی بر سلسله مراتب دقیق است. این مکتب اداره امور یک گروه انسانی را در ایجاد هم سازی بین اعضا سازمان میداند. ساختارگریان معتقدند که وظیفه دستگاه مدیریت عبارت است از تعادل بین کنشهای درونی اعضا با پدیده های منطقی و عقلانی. مکتب ساختارگرایی بر روی اصول و منطق بحران های اجتماعی پایه گذاری گردید. اقتدار و اختیار از مفاهیم پایه ای در این مکتب میباشند که وبر دیدگاههایی را در این ارتباط دارد. بروکراسی به عنوان سازوکار اداری، یکی از محبوبترین شیوه های مدیریت کلاسیک در جهان است. این مفهوم مبین روش کار و فعالیت هر نهاد است (Robertson، ۱۹۹۳: ۴).

گفتمان لاکلا و موف

از نظر لاکلا و موف، هر عمل و پدیده ای برای معنادار شدن باید گفتمانی باشد. فعالیتها و پدیدهها وقتی قابل فهم می شوند که در قالب گفتمانی خاص قرار گیرند. هیچ چیزی به خودی خود دارای هویت نیست، بلکه هویتش را از گفتمانی خاص قرار گرفته است کسب می کند. نظریه لاکلا و موف، معنا، سیاست و اجتماع را با هم ترکیب می کند و یک جا به تحلیل آنها می پردازد. (سلطانی، ۱۳۸۳: ۱۵۸) نظریه گفتمان لاکلا و موف، از مهم ترین دیدگاههایی است که در تحلیل گفتمان، به صورت مشخصی به پدیده های سیاسی پرداخته است و با گسترش نظری و مفهومی گفتمان، آن

را به روشی کارآمد برای تحلیل مسائل و پدیده‌های سیاسی تبدیل کرده است. (سلطانی، ۱۳۸۳، ۱۵۵) در نظریه گفتمان مفصل‌بندی، عملی است که طی آن میان عناصر مختلف ارتباطی برقرار شود که در نتیجه آن ارتباط، هویت آن عناصر تعدیل می‌شود یا تغییر می‌کند. لاکلا و موف، کلیت ساختاریافته ناشی از عمل مفصل‌بندی را گفتمان گویند. به نظر آن‌ها هر مؤلفه، چنانچه در درون یک گفتمان قرار گیرد بعد یا وقته^۱، و اگر در درون هیچ گفتمانی مفصل‌بندی نشده باشد عنصر^۲ نام دارد. (میرزایی و ربانی خوراسگانی، ۱۳۹۳، ۲۶) لاکلا و موف، مفصل‌بندی را به هر کرداری اطلاق می‌کنند «که میان عناصر مختلف رابطه‌ای ایجاد می‌کند که طی آن هویت آن‌ها در نتیجه این کردار مفصل‌بندی تغییر می‌کند. کلیتی را که در نتیجه کردار مفصل‌بندی حاصل می‌شود،» گفتمان نامیده می‌شود و «هر یک از مواضع متفاوت را، تا اندازه‌ای که درون یک گفتمان به هم متصل شده باشند، برهه و هر تفاوتی را که به نحوی گفتمانی مفصل‌بندی نشده باشند»، عنصر^۳ می‌نامند. (لاکلا و موفه، ۱۳۹۲، ۱۷۱) در عمل مفصل‌بندی دال‌های اصلی با یک‌دیگر در زنجیره هم‌ارزی ترکیب می‌شوند. این دال‌ها نشانه‌های بی‌محتوایند، یعنی به خودی خود بی‌معنایند تا اینکه از طریق زنجیره هم‌ارزی^۴ با سایر نشانه‌هایی که آن‌ها را از معنا پر می‌کنند ترکیب می‌شوند و در مقابل هویت‌های منفی دیگری قرار می‌گیرند که به نظر می‌رسد تهدید کننده آن‌ها باشند. گفتمان‌ها از طریق زنجیره هم‌ارزی تفاوت‌ها را می‌پوشانند. جامعه ذاتاً متکثر است. زنجیره هم‌ارزی این تکثر را پوشش می‌دهد و نظم و انسجام می‌بخشد. در هم‌ارزی، عناصر، خصلت‌های متفاوت و معناهای رقیب را از دست می‌دهند و در معنایی که گفتمان ایجاد می‌کند، منحل می‌شوند. (حسینی‌زاده، ۱۳۸۳: ۱۹۱). مفهوم هژمونی^۵ در تبیین نظریه گفتمانی لاکلا و موف از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است. این مفهوم ناظر به این است که در ساحت سیاست و اجتماع چه کسی برتر است. به عبارت دیگر، کدام نیروی سیاسی درباره شکل‌های مسلط رفتاری در جامعه تصمیم خواهد گرفت. (عامری گلستانی و قادری، ۱۳۹۱: ۱۳۵-۱۳۶).

منطقه‌شناسی پژوهش

هر چند تعریف هارتشورن که گفته است: «جغرافیای سیاسی به مطالعه و بررسی تشابهات و تفاوت‌های منطقه‌ای که شخصیت سیاسی دارند، به عنوان جزیی از کل تشابهات و تفاوت‌های منطقه‌ای می‌پردازد»، (پرسکات، ص ۱) مورد استقبال جغرافیدانان سیاسی واقع گردید، اما در بررسی جغرافیای سیاسی تنها با جنبه‌های بالفعل مرتبط نیستیم، بلکه باید بررسی تأثیرات احتمالی و بالقوه عوامل جغرافیایی بر قدرت و سیاست نیز مورد توجه قرار گیرد.

برای بررسی جغرافیای سیاسی یک واحد سیاسی، حداقل توجه به چند عامل لازم است: ۱- علت وجودی ۲- جغرافیای سیاسی سرزمین و ویژگی‌های فیزیکی آن - شامل مباحثی مانند موقعیت و انواع آن (ریاضی، نسبی، دریایی در مقابل محصور در خشکی، مرکزی در مقابل حاشیه‌ای و نهایتاً موقعیت استراتژیک)، وسعت، شکل، ناهمواریها، آب و هوا، منابع معدنی، مرزهای خشکی و آبی، پایتخت و غیره.

1. moment

2. element

3. element

4. chain of equivalence

5. Hegemony

۳- جمعیت و ترکیب اجتماعی و نحوه توزیع سرزمینی آن.

کشور ایران از عناصر گوناگون مثبت و منفی جغرافیایی تأثیرگذار بر قدرت و مسائل سیاسی داخلی، روابط خارجی کشور و استراتژی قدرت های منطقه ای و جهانی برخوردار است. در دسته عناصر مثبت می توان از برخورداری از علت وجودی تاریخی، موقعیت استراتژیک و مرکزی، اثرات دفاعی کوهها، حضور در سراسر شمال خلیج فارس و تنگه هرمز، منابع غنی معدنی به ویژه منابع نفت و گاز، واقع بودن پایتخت در مرکز هسته سیاسی و غیره و در دسته عناصر منفی یا تا حدودی منفی می توان از تعداد زیاد همسایگان، شکل مایل به طولانی، برخی مشکلات و مسائل مرزی، عدم وجود پایتخت در مرکز جغرافیایی کشور، نقش منفی کوهها بر عبور آزاد ابرها و ایجاد راههای ارتباطی و غیره نام برد. در عین حال، موقعیت استراتژیک و منابع غنی نفت و گاز از مهم ترین عناصر جغرافیای سیاسی ایران هستند و این امر تاکنون بازتاب خود را بر استراتژی های منطقه ای و جهانی قدرت های بزرگ به جا نهاده است. در مورد کشورهایی مانند ایران، مصر، یونان، هند و چین که از سابقه تاریخی و فرهنگی هزاران ساله برخوردارند، علت وجودی پیچیدگی ندارد. کشور ایران از زمان های دور دست یکی از معدود کشورهای بوده است که بر روی نقطه جهان وجود داشته است.

نام «ایران» معرف قوم و نژادی است که بر اساس نظریه های باستان شناسی، اجداد و نیاکان ساکنان سرزمین ایران بوده اند؛ یعنی آریایی ها. آنها در اواسط هزاره دوم قبل از میلاد وارد فلات ایران شدند و تمدن و فرهنگ جدیدی را مستقر ساخته و هویت مردم سرزمین ایران را شکل دادند. (حافظ نیا، ۱۳۸۱: ۱۰) بنابراین، علت وجودی ایران را باید در سابقه کهن وجود دولت در فلات ایران و حتی ماورای آن - به گونه ای که برخی از دولت های ایرانی قلمرو حکومت خود را به ماورای فلات گسترش دادند مانند هخامنشیان، پارتیان، ساسانیان، سلجوقیان و صفویان - و شکل گیری فرهنگ مشترک با ویژگی های متمایز و خاص جستجو کرد.

اعتقاد اکثریت قریب به اتفاق مردم ایران به دین مبین اسلام و مذهب تشیع و بهره گیری از زبان فارسی توسط اکثریت مردم کشور و قرین بودن نام ایران با آثار ادبی عرفانی و حماسی و شاعرانی مشهور و جهانی مانند فردوسی، سعدی، حافظ، عطار، خیام، نظامی، جامی و غیره و شهرت جهانی هنر ایرانی مانند هنر معماری و موسیقی اصیل ایرانی و آثار مشهور باستانی و آداب و رسوم خاص مردم ما بیانگر وجود یک فرهنگ تاریخی ویژه است که باید در بحث علت وجودی پیگیری کرد.

۱- فلات ایران که از گره گاه پامیر در شمال شرقی تا گره گاه قفقاز در شمال غربی، و از دشت های سند و پنجاب و خلیج فارس تا دشت های بین النهرین گسترش می یابد، حدود ۲۶۰۰۰۰۰ کیلومتر مربع وسعت و بین ۱۲۰۰ تا ۱۵۰۰ متر از سطح دریا ارتفاع دارد و امروزه حدود ۱۶۰۰۰۰۰ کیلومتر مربع آن در ایران واقع است. دیواره های این فضای محصور در شمال رشته کوههای البرز و هندوکش، در غرب و جنوب رشته ارتفاعات زاگرس و در شرق ارتفاعات سلیمان اند. فضای یکپارچه داخل فلات به شکل گیری ساختار فرهنگی خاص و هویت ملی ایرانیان کمک کرده و موجبات تمایز آنها از دیگران - یعنی وجودی ایران آن را مورد توجه قرار داد. در این فرهنگ نقش حق طلبی و عدالت

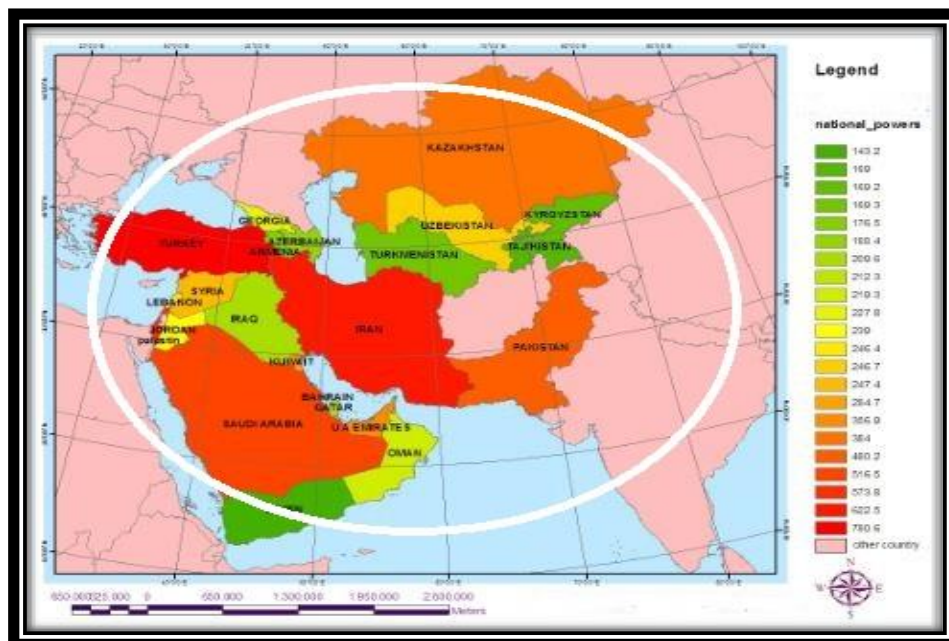
طلبی تشیع که بارها در تاریخ ایران بعد از اسلام خود را به صورت نهضتها و حرکت های اصلاحی و انقلابی نشان داده است نیز آشکار می باشد.

۲- جغرافیای سیاسی سرزمین ایران و ویژگی های فیزیکی آن (ساسانفر و همکاران، ۱۴۰۰: ۳۰۹-۳۴۲)، بحث جغرافیای سیاسی سرزمین ایران را نیز با اشاره به انواع موقعیت آغاز می کنیم
موقعیت ریاضی

کشور ایران بین ۲۵۹۳ تا ۴۶ و ۳۹ عرض شمالی و ۲ و ۴۴ تا ۹ و ۶۳ طول شرقی و بنابراین تماما در منطقه معتدله (مایل به گرم) نیمکره شمالی قرار گرفته است. این امر تا حد زیادی تعیین کننده شرایط آب و هوایی مناطق غیرکوهستانی آن است و هرچه از جنوب به سمت شمال می رویم همراه با افزایش درجات عرض جغرافیایی، از شدت گرما کاسته می شود.

۲- موقعیت نسبی ایران با کشور مرز خشکی و با کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس و کشورهای حاشیه دریای مازندران مرز دریایی دارد. کمتر کشوری در جهان با این تعداد از همسایگان مواجه است. تعداد زیاد همسایگان با توجه به سیاست خارجی متفاوت کشورها، احتمال تعارض بین آنها را بالا می برد. فروپاشی اتحاد شوروی به دلیل اینکه ایران را از فشار یک قدرت تهدیدکننده دائمی رها می کرد به مقدار قابل توجهی موقعیت نسبی ایران را بهبود بخشید؛

شکل ۱. موقعیت جغرافیای ایران



Source: Tabrizi, 2020

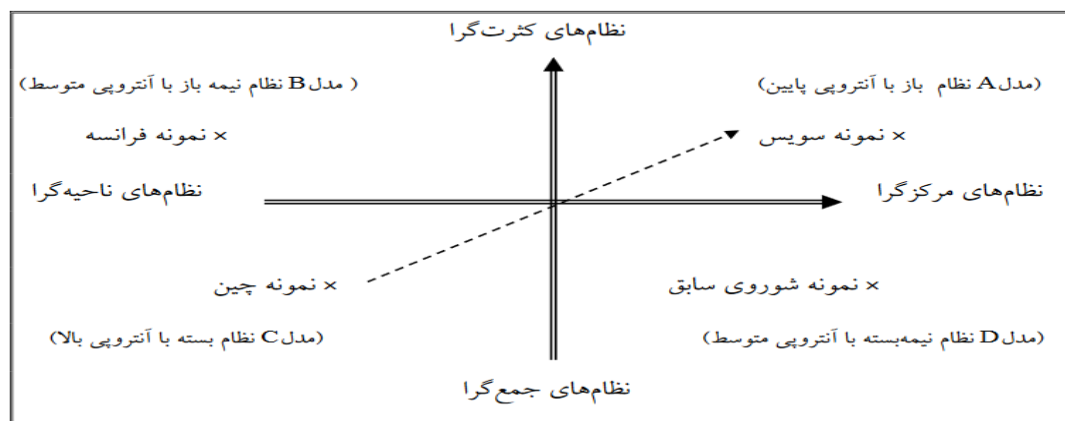
یافته های تحقیق

۱- تحلیل نقش مدیریت فضای جغرافیایی توسط جمهوری اسلامی ایران

برجسته ترین خصیصه سیاسی - اجتماعی قرن بیست و یکم گسترش مردم سالاری و توسعه جامعه مدنی است کاهش چشمگیر کودتاهای نظامی، وقوع انقلابات اجتماعی رنگین در کشورهایی که تا چندی پیش توسط حکومت های اقتدارطلب اداره می شدند رشد جنبشهای حقوق مدنی در کشورهای در حال توسعه، تبدیل اشکال ابتدایی دموکراسی

به اشکال تکامل یافته تر آن پدیده، فمینیسم، گسترش حکومت‌های محلی شکل‌گیری روز افزون سازمان‌های غیر حکومتی (NGO'S) و بسیاری موارد دیگر از این قبیل، همه از نشانه‌های بارز تحول ماهوی نظام‌های سیاسی در جهان حاضر است. به بیان دیگر میتوان چنین ادعا کرد که نظام‌های سیاسی در فرآیند تحول تاریخی خود به تدریج از حالت شبه بسته و سنتی سابق خارج میشوند و به سمت نظام‌های شبه باز تغییر شکل میدهند از اینرو چنین به نظر میرسد که گسترش و تعمیق دموکراسی در همه اشکال و وجوه ره آن در جهان امری اجتناب ناپذیر و به عنوان ضرورتی جهانشمول تلقی میشود. در اینجا به منظور درک بهتر این موضوع به ارائه مدلی پرداخته ایم که طی آن اشکال شبه باز و شبه بسته نظام‌های سیاسی بر نوع در برگیری اجتماعی بعد عمودی اعمال حاکمیت) و یا در برگیری جغرافیایی (بعد افقی اعمال حاکمیت و در قالب یک جریان تاریخی تکامل یابنده بر روی یک محور مختصات به نمایش گذارده شده اند (نمودار ۲).

نمودار ۱. اشکال چهارگانه اعمال مدیریت سیاسی



همانگونه که در این نمودار مشاهده میشود در دو سوی محور (Y)ها که بیانگر بعد اجتماعی یا نیمرخ عمودی جامعه است دو شکل متناقض نظام‌های جمع‌گرا و کثرت‌گرا قرار دارند، در حالی که بر روی (X)ها که به معرفی بعد جغرافیایی یا نیمرخ افقی نظام دولت اختصاص دارد، دو شکل متناقض نظام‌های مرکز‌گرا در مقابل نظام‌های ناحیه‌گرا یا فدرال نمایش داده شده اند. در اینجا جهت محورها در هر محور دو بعد آن از سمت اشکال شبه بسته با سطح فرسایش یا آنتروپی بالا به سمت اشکال شبه باز با سطح آنتروپی پایین جریان دارد این جهت‌گیری علاوه بر این که معرف باز یا بسته بودن نظام‌های سیاسی است، در عین حال بازگو کننده فرآیند تحول تاریخی آنها نیز بشمار می‌آید زیرا با فرض این که جریان تاریخ آینده همواره از سمت نظام‌های شبه بسته به سوی نظام‌های شبه باز ادامه داشته میتوان چنین پنداشت که در نظام دولت مدرن نیز به تدریج از اشکال شبه بسته کنونی به سمت اشکال شبه باز تغییر حالت خواهد داد. البته بعدها میتوان به منظور تبیین هر چه بهتر این مدل و افزودن بر دقت آن جهت تعیین جایگاه واقعی یک از کشورها بر روی محور مختصات میزان بسته یا باز بودن هر یک از دو متغیر ذکر شده را بر مجموعه ای از شاخص‌های قابل اندازه‌گیری ارزش گذاری کرد و آن را به صورت مدرج بر روی نمودار به نمایش گذارد که

در این صورت بر میزان کارایی آن افزوده خواهد شد. در این مدل همچنین برای معرفی هر یک از اشکال چهارگانه نظام‌های سیاسی نمونه‌ای ذکر شده که تا حدود زیادی به درک آن کمک میکند. این مدلها به ترتیب عبارتند از: مدل نظام باز با آنتروپی - پایین این مدل اختصاص به کشورهایی دارد که هم از جنبه اجتماعی کثرت گرا و هم از جنبه -اداری- جغرافیایی به صورت غیر متمرکز اداره میشوند. بهترین نمونه در این زمینه است که از نظر اجتماعی در سطح بالایی از دموکراسی قرار دارد و جامعه مدنی آن به بلوغ کشور سویس کاملی دست یافته است. ضمن آنکه کنفدراسیونی متشکل از ۲۶ کانتون است که از سال ۱۲۹۱م. تاکنون به صورت دمکراتیک اداره میشوند (۱:۲۵: ۱۹۹۰ National Geographic Society).

البته در این بخش از نمودار کشورهای دیگری نیز جای دارند که درجات متفاوتی از ترکیب پلورالیسم و فدرالیسم را توأم ارائه میدهند نظیر ایالات متحده، کانادا، استرالیا و برخی از کشورهای اروپایی از جمله جمهوری فدرال آلمان مشخصه بارز این گروه از کشورها برخورداری آنها از سطح بالای توسعه اقتصادی و اجتماعی است به گونه‌ای که بر اساس معیارهای موجود میتوان آنها را جزو کشورهای توسعه یافته صنعتی یا گروه کشورهای جهان اول به شمار آورد. نکته حائز اهمیت این است که اتخاذ شیوه فدرالیسم در این گونه کشورها الزاماً با وسعت خاک آنها ارتباط مستقیمی ندارد زیرا برخلاف ایالات متحده، کانادا، استرالیا دیگر کشورهای این گروه به ویژه در اروپا اغلب از وسعت ارضی چندانی برخوردار نیستند به طور مثال کنفدراسیون سویس تنها ۴۱ هزار کیلومتر مربع و جمهوری فدرال آلمان ۳۵۷ هزار کیلومتر مربع وسعت دارند بنابراین میتوان این امر را تنها به قدمت و تداوم تاریخی سنتهای دمکراتیک در این کشورها نسبت داد (Jones. Jones. Woods ۲۰۰۴:۳۲).

مدل B نظام نیمه باز با آنتروپی متوسط کشورهای واقع در این بخش از نمودار از نظر اجتماعی کثرت گرا و دارای نظام سیاسی دمکراتیک اما از نظر ساختار اداری تابع شیوه متمرکزند و تصمیمات اساسی کشور در پایتخت یا مرکز سیاسی آنها اتخاذ می‌شود فرانسه و انگلستان از مهمترین کشورهایی هستند که در این گروه جای میگیرند (طاهری، ۱۳۷۵ : ۹۳). آنچه که در مورد کشورهای واقع در این گروه که به الگوی حکومتی بسیط معروفند (حافظ نیا، ۱۳۸۳: ۲۶) برجستگی خاصی دارد و ویژگی مشترک آنان با کشورهای واقع در گروه اول یا مدل A بشمار می‌آید، آنان به سنتهای دمکراتیک و نقش برجسته ایست که نهادهای مدنی در فرآیندهای سیاسی اجتماعی پایبندی آنها به عهده دارند. هر دو کشور یاد شده از پیشگامان دموکراسی در جهانند و هم اکنون نیز با دارا بودن یک جامعه مدنی تکامل یافته جزو کشورهای توسعه یافته جهان محسوب میشوند اما پرسش اینجاست که چرا علیرغم قدمت ریشه دار نهادهای دموکراتیک در این کشورها از یکسو و نیز وجود تمایلات غالب ناحیه گرایی در آنها که ریشه در سنتهای به جای مانده از دوران فئودالیسم قرون وسطایی اروپا دارد و قطعاً بموازات سنتهای دمکراتیک در طول تاریخ تکامل یافته است اما چرا این دو کشور با نظام متمکز اداره می‌شوند؟

اساساً رمز پایداری و بقای نظام متمرکز را در کنار نظام دمکراتیک در این کشورها چگونه تفسیر کرد؟ در پاسخ باید گفت که در مورد فرانسه شکل گیری الگوی متمرکز میراث سیاستهای دوران ناپلئون در زمینه تمرکز بخشیدن به پاریس به عنوان نماد قدرت سیاسی امپراطوری بود حافظ، نیا، ۱۳۸۳: ۲۶). در حالی که در مورد انگلستان این کشور به همراه اسکاتلند و ولز و ایرلند شمالی در عمل اتحادیه‌ای سیاسی را تشکیل داده اند که تحت عنوان کشور پادشاهی متحده (United Kingdom) به شیوه کنفدراسیونی اداره می‌شود. در واقع تنها استثنایی نیز که میتواند

مدل مذکور را تا حدودی مورد چالش قرار داده و از شمولیت آن بکاهد، وجود همین همبستگی منفی میان دو متغیر سیاسی اجتماعی و نیز اداری جغرافیایی در این دو کشور است. مدل C نظام بسته با آنتروپی بالا با معرفی جمهوری خلق چین به عنوان نمونه شاخص، می توان بسیاری از کشورهای در حال توسعه جهان را در این گروه که به مدل چینی موسوم است طبقه بندی کرد. این مدل معرف نوعی شیوه کشورداری است که آن هم نظام سیاسی و هم ساختار اداری کشور به صورت کاملاً نیز متمرکز اداره میشود و کلیه تصمیمات توسط هیات حاکمه ای که معمولاً فاقد وجاهت لازم و یا قدرت قانونی است و در پایتخت استقرار یافته اتخاذ می شود. ویژگی برجسته این گروه از کشورها که بیشترین فراوانی را در میان چهار گروه یاد شده به خود اختصاص داده اند ترکیب توأم جمع گرایی سیاسی و تمرکزگرایی جغرافیایی است کشورهای این گروه متعدد و متنوعند و معمولاً الگوی یکسانی از کشورداری مجتمع و را بکار نمیگیرند اما تنها در دو متغیر یاد شده با یکدیگر مشترکند ضمن این که در این زمینه نیز درجات متفاوتی از جمع گرایی و تمرکز را بصورت یکجا ارائه میدهند. مثلاً در حالی که کشورهای کوچکی همچون کویت و کوبا، به واسطه وسعت ارضی کم، خود شیوه اداری متمرکز را برای اداره سرزمین برگزیده اند، جمهوری خلق چین بعنوان وسیع ترین کشور جهان نیز با مساحتی بیش از ۱۰ میلیون کیلومتر مربع به طور سنتی بدین شیوه اداره میشود در زمینه ساختار اجتماعی سیاسی نیز اغلب این کشورها دارای حکومتهای اقتدار طلب و تمامیت خواه هستند و تمایل اندکی نیز به انجام اصلاحات دموکراتیک از خود نشان میدهند. به واسطه عدم رعایت تعادل در توزیع عادلانه قدرت چه در لایه های اجتماعی و چه در سطوح سرزمینی، سطح آنتروپی یا تضادهای داخلی در این کشورها معمولاً بالاست بگونه ای که اغلب با چالشهای جدی در زمینه تأمین امنیت داخلی و چگونگی اداره امور گروههای ناحیه ای خود مواجه هستند و از اینرو در زمره کشورهای حال توسعه جهان به شمار میروند همان گونه که ذکر شد تعداد کشورهای واقع در این گروه بسیار زیاد و اغلب آنها در زمره کشورهای در حال توسعه و یا جهان محسوب می شود.

بعد از انقلاب مشروطه و به طور مشخص پس از روی کار آمدن رژیم پهلوی با شکل گیری نظام حکومتی ملت پایه در ایران (مجتهدزاده، ۱۳۸۹: ۵۱) تنها الگوی حاکم در اداره سرزمین در ایران از منظر توزیع فضایی قدرت؛ نظام حکومتی تک ساخت (بسیط بوده است و حکومت مدرن در ایران از طریق گسترش سیستم اداری متمرکز در کشور تداوم یافته است (بشیریه، ۱۳۷۸: ۳۰۳) در سیستمهای حکومتی متمرکز تصمیمات در کلیه امور. عمومی ملی و محلی به وسیله مرکز سیاسی - اداری واحدی که معمولاً در پایتخت کشور قرار دارد اتخاذ و اعمال میگردد. در این حالت قدرت و اختیار اداره و اجرای امور به طور کلی در سازمانهای وابسته به حکومت سامان می یابد و افراد تحت تأثیر برون داد نظام سیاسی متمرکز تصمیمها و برنامه ها قرار میگیرند مدیریت سیاسی فضای ایران در قالب نظام بسیط از دوره روی کار آمدن پهلوی اول به بعد تحقق یافته است (احمدی، ۱۳۸۹، ۲۱۴) به طور کلی نظام اداری - سیاسی ایران تا پیش از اسلام تا سال ۱۳۰۰ شمسی از حیث فضایی نامتمرکز بود. به بیان دیگر اگر حکومت مدرن شامل انحصار کاربرد مشروع قدرت در درون سرزمین قلمداد گردد در آن صورت ایران در سده نوزدهم دارای حکومت مدرن نبود؛ چرا که کنترل متمرکز بر ساختار اداری و امنیتی شکل نگرفته بود (بشیریه، ۱۳۷۸ ۶۱-۶۰)

ملاکین و، ایلخانان فرمانروایان محلی قلمرو خود به شمار می‌رفته‌اند و در راه نگاهبانی از آن از هیچ کوششی دریغ نمی‌نمودند (استمپل ۱۳۷۷، ۲۰۳) اما پس از روی کار آمدن رژیم پهلوی تاکنون نظام سیاسی — اداری به غیر از یک دوره کوتاه (۱۳۲۰-۱۳۳۲) از حیث فضایی متمرکز بوده است و تحت تأثیر برنامه‌ریزی و تصمیم‌گیری ناشی از نهادهای حکومتی بوده است.

۲- تحلیل نقش مدیریت سیاسی جمهوری اسلامی ایران

گفتمان اسلام سیاسی

در گفتمان اسلام سیاسی، اسلام به دال برتر مبدل می‌شود. مفهوم اسلام سیاسی بیشتر برای توصیف آن دسته از روندهای سیاسی در اسلام به کار می‌رود که خواستار ایجاد حکومتی بر اساس اصول اسلامی هستند. بنابراین اسلام سیاسی را می‌توان گفتمانی به حساب آورد که حول دال مرکزی دولت اسلامی شکل گرفته است. اسلام‌گرایی طیفی از رویدادها از پیدایش یک ذهنیت اسلامی گرفته تا تلاشی تمام‌عیار برای بازسازی جامعه مطابق با اصول اسلامی را در بر می‌گیرد. در مفصل‌بندی گفتمان اسلام سیاسی، دین صرف یک اعتقاد نیست، بلکه دارای ابعادی فراگیر است و تمامی عرصه‌های زندگی انسان را در بر می‌گیرد. چنین نگرشی در تمامی گرایش‌های درونی گفتمان اسلام سیاسی مشترک است و از این رو می‌توان تمامی آن‌ها را در درون گفتمان اسلام سیاسی قرار داد و در تحلیل از اسلام سیاسی به مثابه یک کلیت واحد سخن به میان آورد. از منظر گفتمانی، اسلام سیاسی، همان نقشی را ایفا می‌کند که مدرنیسم برای مجموعه‌ای از نگرش‌ها در غرب ایفا می‌کند. هر چند چنین نگرش‌هایی مانند سوسیالیسم و لیبرالیسم با یک‌دیگر متعارض هستند، اما همگی آن‌ها تحت گفتمان مدرنیته قرار دارند. چنین قابلیتی را نیز برای اسلام سیاسی و اسلام‌گرایی می‌توان تحت گفتمان اسلام سیاسی جست‌وجو کرد و برای آن‌ها یک وحدت ایجاد می‌نمود. (سعید، ۱۳۷۹، ۲۰)

از منظر تحلیل گفتمان لاکلا و موفه، اسلام سیاسی شیعه توانسته است با ایجاد شبکه‌ای از معنا، به تعریف، تبیین و مرکزیت‌یابی هویت دینی در فرایند انقلاب نایل شود و ضمن تحدید حصرهای گفتمانی، ایدئولوژی هویت‌ساز رقیب را به حاشیه براند. گفتمان انقلاب اسلامی توانست گفتمان هویتی ناسیونال سکولار (گفتمان رسمی دولت پهلوی)، گفتمان سوسیالیسم و مارکسیسم (گفتمان هویتی چپ)، گفتمان هویتی لیبرال ملی‌گرا را که در جامعه دوران پهلوی فعال بودند، غیریت‌سازی و گفتمان خود را برجسته‌سازی کند. (سمعی اصفهانی و کیانی، ۱۳۹۴، ۱۱)

اسلام سیاسی فقهاتی

گفتمان اسلام سیاسی فقهاتی، از اسلام سیاسی اجتماعی و تلاش برای برپایی حکومتی اسلامی بر مبنای اجرای احکام فقه اسلامی در جامعه و ولایت فقها به عنوان ناظران اجرای فقه در جامعه دفاع می‌کرد. دال مرکزی این گفتمان فقه است و دال‌های شناوری همچون حاکمیت الهی، امامت، نیابت، ولایت و مردم، حول این دال مرکزی سامان داده شدند؛ به طوری که طرفداران این گفتمان با محور قرار دادن فقه تلاش می‌کنند نوع حکومت و شیوه حکومت در دوران غیبت همچون رابطه مردم با حکومت را در اسلام تفسیر کنند. (فوزی، ۱۳۸۷، ۹۳) در گفتمان اسلام سیاسی فقهاتی، دین فقط یک اعتقاد نیست بلکه ابعادی فراگیر دارد و تمامی عرصه هیئت آدمی را در بر می‌گیرد، در این نگاه، اسلام

به مثابه یک ایدئولوژی جامع است که دنیا و آخرت انسان را در بر گرفته و برای همه حوزه‌های زندگی دستورها و احکامی روشن دارد. (بهرزلك، ۱۳۸۶، ۳۹)

اسلام سیاسی فقاهتی، توانست در میان گفتمان‌های مختلف، با توجه به ویژگی‌هایی که داشت، خود را هژمون کند و نظام سیاسی مبتنی بر دال مرکزی خود را ایجاد کند. این را باید در نظر داشت که، گفتمان اسلام سیاسی فقاهتی، با برجسته کردن حاکمیت الهی و نظریه ولایت فقیه صورت‌بندی خاصی از نظام سیاسی را مطرح می‌کند که در آن حاکمیت و قدرت تنها از آن خداوند است و از ناحیه او به پیامبر و ائمه (ع) و سرانجام به فقیه به عنوان نمایان امام معصوم (ع) می‌رسد. به طور کلی از منظر این گفتمان حکومت نمادی از حاکمیت الهی است و باید ویژگی‌های آن را با خود داشته باشد. در اینجا الهی بودن حکومت از طریق نظارت روحانیت و رهبری فقیه تضمین می‌شود. رهبر، در این گفتمان کانون متعالی قدرت محسوب شده و در کنار مقبولیت مردمی از مشروعیت الهی برخوردار است. (هنری و آزرمی، ۱۳۹۲، ۱۰۵)

عقل و فقه سیاسی

فقه سیاسی شیعه نیز در همین حوزه به تحلیل امور سیاسی جامعه می‌پردازد. مدرکات و آرای عقل عملی، به تولید حکم شرعی در «تدبیر مدن» و زندگی سیاسی شیعه می‌پردازد. وقتی صحبت از عقل در حوزه اندیشه و به طور خاص فقه سیاسی می‌شود، از آنجا که این دانش ناظر به عمل و حل مشکلات مکلفین در برابر مسائل گوناگون است، «عقل عملی» مورد نظر است، که اساساً بر مدار حسن و قبح عقلی و ملازمه آن با حکم شرعی استوار است. این عقل عملی با تکیه بر این ملازمه به تولید حکم شرعی در «تدبیر مدن» و زندگی سیاسی شیعه می‌پردازد. (فیرحی، ۱۳۸۷: ۳۰۰-۳۰۱).

فقه سیاسی با استناد بر عقل در جهت تحولی عمده حرکت می‌کند. عقل عملی با تحرک آفرینی و انگیزه بخشی به اجتهاد، آن دانش را به پویایی و دگرگونی سوق می‌دهد. درک مقتضیات زمانی و مکانی هر حکم، با در نظر گرفتن عقل و برداشت‌های عقلی به سرانجام می‌رسد. (سیدباقری، ۱۳۸۹، ۱۳۵) با این نگرش، مسیر برای طرح مباحثی مانند عدالت اجتماعی، آزادی، مشورت، نظارت و توزیع قدرت، فعالیت احزاب، مشارکت شهروندان، نقد و نقدپذیری، شایسته سالاری، لحاظ مقتضیات و مصالح جامعه، عدم تبعیض در میان شهروندان، و ... در فقه سیاسی هموار می‌گردد. فهم خردورزانه در اندیشه دینی، عقلانیتی جامع اندیش است که دغدغه دنیا و آخرت را با هم دارد و حکم می‌کند که انسان به سود دنیوی و مادی بسنده نکند و در حصار عقلانیت ابزاری که تنها ماده و روابط مادی انسان را می‌بیند، باقی نماند. (نبوی، ۱۳۷۹: ۳۰۷).

جایگاه عقلانیت فقهی در گفتمان انقلاب اسلامی

فقه سیاسی شیعی در سده گذشته با کاستی‌ها و پرسش‌هایی روبه‌رو بوده و با نظر به ظرفیت‌ها و توانمندی‌های آن، توانسته است به نقطه حساس و جایگاهی متفاوت دست یابد. نهضت مشروطه (۱۲۸۵ش/۱۳۲۴ق) و دغدغه‌های فراوان آن و نیز برپایی نظام جمهوری اسلامی بر اساس آموزه‌های این دانش، از سویی گستره‌های کم‌نظیری پیش روی آن بازگشود و از دیگر سو، تجربه مدیریت جامعه، آن را با فضاهایی نو، پرسش‌هایی اساسی روبه‌رو ساخت. (سید

باقری، ۱۳۸۸: ۳) این پرسش‌ها، بیش از همه به مقوله «نظام‌سازی» توسط گفتمان اسلام سیاسی فقاهتی باز می‌گشت و مسائلی که در پی این مقوله ایجاد شده بود. در این میان، امام خمینی، به عنوان بنیان‌گذار جمهوری اسلامی و نیز کسی که گفتمان اسلام سیاسی فقاهتی بر پایه آرای ایشان بنیان نهاده شده بود، به تلاش‌هایی برای حفظ تداوم «نظام» جمهوری اسلامی دست زدند. این تلاش‌ها، بیش از همه به نوآوری‌هایی بازمی‌گشت که ایشان با نظر به وضعیت کشور، در فقه سیاسی، این دانش نوپا در فقه، روی آوردند. «گوشه‌ای از تلاش امام برای نظریه‌ورزی در فقه سیاسی را می‌توان در چند گزینه خلاصه کرد: ۱. بهره‌گیری روزآمد و نوگرا از ظرفیت‌های روش اجتهاد؛ ۲. نقادی نظریه‌های بیگانه و نظام‌های فکری معاصر؛ ۳. نقادی نظریه‌های جدایی دین از سیاست؛ ۴. استدلال بر اجتماعی بودن دستورهای اسلام؛ ۵. نگاه نظام‌وار به دین و دستورهای آن؛ ۶. بازخوانی و بازسازی نظریه ولایت فقیه با تأکید بر عقل و بهره از نقل. (سیدباقری، ۱۳۸۸، ۱۰)

دال «مصلحت» و تحول در گفتمان انقلاب اسلامی

گفتمان انقلاب اسلامی، با «نظام‌سازی» پس از انقلاب، با مسائلی مواجه شد که منجر به برخی تحولات در آن شد. این تحولات را باید در راستای تداوم «نظام‌سازی» دانست، چرا که با ایجاد نظام سیاسی نوین، که هیچ سابقه‌ای نداشت، اکنون مواجهه با مسائل جدید، فرآیند نظام‌سازی را تکمیل می‌کند. در این میان، یکی از «دال»‌های مهمی که پس از انقلاب به گفتمان انقلاب اسلامی مفصل‌بندی شد، «مصلحت» بود. بر مبنای بحث حاضر، این دال، یکی از عوامل تحول گفتمان انقلاب اسلامی به گفتمان جمهوری اسلامی است و بنیاد این تحول، بر مبنای برداشت عقلانی از فقه بود که نخستین بار توسط امام خمینی (ره) صورت گرفت و ایشان، ضمن توجه به مقوله «مصلحت»، آن را به صورت بارزی وارد گفتمان انقلاب اسلامی کردند و ابتکار ایشان در تشکیل «نهاد» مجمع تشخیص مصلحت و سپس امر به قرار دادن آن در قانون اساسی، و تحولی که در پی این قرارگیری ایجاد شد، از اصلی‌ترین دگرگونی‌هایی بود که در تکامل فرایند «نظام‌سازی» در جمهوری اسلامی ایران به وجود آمد. «گفتمان انقلاب اسلامی ایران با بهره‌گیری از ظرفیت‌های اسلام شیعی و اجتهاد، برای عقلانیت و مصلحت جایگاه ویژه‌ای قائل است. در این رهگذر عقل اجتهادی در برخی موارد می‌تواند با به دست آوردن ملاک‌های مصالح و مفاسد قوانین، نسبت به ثبات و تغییر احکام نظر دهد.» (رضائی جعفری و دیگران، ۱۳۹۵: ۹۷).

در مورد رابطه مصلحت با عقل شایان ذکر است که فقیهان امامیه، با وجود اختلافی که در پذیرش برخی عناصر، چون اجماع به عنوان سند و دلیل استنباط و تفاوت دیدگاهی که در تفسیر عقل دارند، در عدم پذیرش «مصلحت» و مفاهیمی شبیه آن به عنوان منبع و سند کشف و استنباط حکم، اتفاق نظر دارند. جست‌وجو در آثار فقهای شیعه ثابت می‌کند که صرف مصلحت هیچ‌گاه در استنباط ایشان کاربرد استقلالی نداشته است و آن گونه که قرآن، سنت معصوم (ع)، اجماع و عقل به عنوان مدارک و ادله اجتهاد به شمار می‌روند، به حساب نمی‌آید. فقیهان امامیه در پذیرش «عقل عملی» به عنوان یکی از اسناد معتبر کشف، اتفاق نظر دارند، و این در حالی است که مبنای درک عقل و داوری آن، سنجش ملاکات و مصلحت‌ها است و این وجود مصلحت یا مفسده در انجام عمل است که پایه و اساس برای درک عقل از حسن فعل یا قبح آن می‌گردد و به دلیل ملازمه بین درک عقل و حکم شرع، حکم شرعی ثابت می‌شود. این عقلانیت را نهادها و تأسیس‌های اصولی و فقهی و کلامی مانند: خود عقل به عنوان منبع استنباط، مصلحت و عناوین دیگری از این قبیل، آشکار می‌کنند. (بیگدلی و فرچپور، ۱۳۹۲: ۸۷-۸۸) ضوابط و معیارهای مصلحت، از جمله مباحثی است

که فقه سیاسی شیعه به دلیل درگیر نبودن با حکومت در طول تاریخ، کمتر به آن پرداخته و به همین دلیل ابهامات موجود، اصل مسئله را زیر سؤال برده است.

ولایت مطلقه فقیه و مصلحت نظام سیاسی

با اضافه شدن واژه مطلقه در اصل ۵۷، آثار آن در اصل ۱۱۰ پدیدار شد و بند هشتم این اصل، بیانگر حق صدور حکم حکومتی از جانب رهبری تا زمانی است که معضلات نظام از طرق عادی و اعمال راه‌های قانونی قابل حل نیست تا مقام رهبری بتواند از طریق اختیاری که به لحاظ احکام حکومتی دارد، این نوع معضلات را حل کند، مشروط بر آنکه از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام انجام شود. (عمید زنجانی، ۱۳۸۵، ۶۵۷) این یعنی، ولایت مطلقه فقیه در حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران تنها در مواقع بروز بحران و وجود معضل برای نظام، آن هم از طریق مجمع تشخیص مصلحت، اعمال می‌شود و راه عبور از قانون اساسی در مواردی که امری از طریق عادی و قانونی قابل حل باشد، مسدود است. (بهنیا، ۱۳۹۰: ۱۹۱) بر این اساس، عنصر مصلحت، یکی از عناصری است که به خوبی، مطلق بودن حکومت‌گری را در اصل ولایت مطلقه فقیه کم‌رنگ می‌کند. ولی فقیه بر اساس قانون، ملزم به مشورت با نهاد دیگری است که اگرچه بر اساس قانون بسیاری از اعضای آن را خود او منصوب می‌کند یا منصوب او در جای دیگرند، اما در این نهاد دارای شرح وظایفی دیگر است. اصل ۱۱۲، در فصل هشتم قانون اساسی که مربوط به رهبری است.

ایجاد مجمع تشخیص مصلحت نظام، بر مبنای دال «مصلحت»

فقه شیعه، درباره مصلحت مبانی تفصیلی تدوین نکرد و به هنگام نیاز به آن، با قرائت‌های متفاوتی روبه‌رو شد. تشکیل «مجمع تشخیص مصلحت نظام»^۱ برای اتخاذ تصمیم در مورد اختلاف مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان، ضرورت تبیین مبانی لازم برای این بحث را دوچندان نمود. (حقیقت، ۱۳۸۹: ۳۹) امام خمینی با ارائه تفسیری نو از مفهوم مصلحت تحولی در این زمینه ایجاد کردند و مصلحت را از منظری صرفاً فقهی به عرصه اجتماع وارد کردند به گونه‌ای که با فرمان به تشکیل مجمع تشخیص مصلحت نظام، به‌عنوان یکی از ارکان اصلی نظام جمهوری اسلامی، مصلحت را به‌عنوان روشی همیشه حاضر و پویا، در جهت حفظ و حراست از نظام، اندیشه جمهوری اسلامی و مهم‌تر از همه، دین اسلام، قرار دادند و این ابداع امام خمینی همان تصمیم روش‌شناختی پیروان در ابطال ناپذیر کردن هسته سخت اندیشه است. (علی حسینی و کشاورز، ۱۳۹۵: ۱۹-۲۰).

توجه به روند شکل‌گیری «مجمع تشخیص مصلحت نظام» و گنجاندن آن در قانون اساسی، این مطلب را روشن‌تر می‌سازد. ابتدا تصور بر آن بود که مجلس اسلامی و شورای نگهبان، مصالح نظام را برآورده سازند، اما چنین نشد. در پاره‌ای از موارد، به ویژه آنجا که قانون براساس مصلحت نظام وضع می‌شد، بین این دو نهاد، اختلاف نظر پیش می‌آمد. نمونه آن، قانون کار بود که سال‌ها در کش و قوس این دو مرکز بود. (حق‌پناه، ۱۳۷۸: ۶۴) از این‌رو، باید تشکیل مجمع تشخیص را، به مثابه تکامل «نظام‌سازی» گفتمان انقلاب اسلامی، در قالب گفتمان جمهوری اسلامی دانست. این تکامل، موجب شد که این نهاد نوین، در پی اصلاح قانون اساسی، ضمن داشتن «کارکرد» نخستین خود، که حل

۱. برای تفصیل جایگاه مجمع تشخیص مصلحت نظام نک: (مهرپور، ۱۳۷۱: ۷ تا ۵۶)

اختلاف میان مجلس و شورای نگهبان بود، در راستای تحقق هدف «نظام‌سازی» کارکردهای دیگری را نیز داشته باشد. که یکی تعیین سیاست‌های کلی نظام است که توسط رهبری پس از مشورت با مجمع صورت می‌گیرد، دیگری حل معضلات نظام و سوم مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام توسط مقام رهبری برای اصلاح قانون اساسی است.

حکم حکومتی

حکم حکومتی دارای سه رکن است: ۱. از سوی حاکم اسلامی باشد؛ ۲. با توجه به مصالح و نیازهای جامعه باشد؛ ۳. در چارچوب شریعت باشد. حال، به این مسئله باید پرداخت که حکم حکومتی چه انواع و اقسامی دارد. «حکم حکومتی در مقایسه با حوزه احکام اولی در سه شکل زیر می‌تواند ظاهر شود:

اول. احکام حکومتی در تراحم با احکام اولی: یک نوع از احکام حکومتی آن احکامی هستند که با حکم اولیه اسلام در تراحم می‌افتند. چنانچه در مرحله اجرا بر مبنای مصالح، گاه فقیه حاکم مصلحت می‌بیند که حکم اولیه‌ای موقتاً تعطیل گردد. مثال خوب این نوع حکم حکومتی، تعطیل موقتی حج برای افراد مستطیع در حکومت اسلامی بود. در حالی که خود حکومت باید مشوق و محرک مردم برای عمل به تکالیف باشد. واضح است که پس از رفع شرایط خود به خود این حکم نیز ساقط و حکم اولیه مجدداً مطرح می‌شود.

دوم. احکام حکومتی تقویت کننده و مجری حکم اولیه: در بعضی موارد احکام حکومتی در طول احکام اولیه، بلکه تثبیت و تقویت کننده آن بوده و در جهت اجرای آن می‌باشد. مثال بارز این نوع حکم، حکم قتل سلمان رشدی از سوی امام خمینی (ره) است. که از آن رو که حکم ارتداد یک حکم اولیه اسلام است، حکم قتل فرد خاص، یعنی توجه به موضوع و مصداق و صدور حکم انشایی برای قتل فردی که اهانت به رسول الله (ص) را دارد، همه در جهت اجرای یک حکم اولیه است.

سوم. احکام حکومتی تأسیسی: این نوع از احکام در زمینه و میدان‌هایی است که حکم اولیه‌ای درباره آن موضوع از سوی شرع و شارع نرسیده است. مثلاً به کارگیری و فراخوانی جوانان در مواقع صلح و عادی به عنوان خدمت نظام وظیفه، آن هم به مدت دو سال، با این که فعلاً خطری وجود ندارد و ضرورتی هم ایجاب نمی‌کند، مستند مستقیم به هیچ‌کدام از کتاب و سنت نیست. و این نوع حکم از اختیارات ولایت مطلقه فقیه است. (منصورنژاد، ۱۳۷۷، ۱۰۶-۱۰۷)

نتیجه‌گیری

برای بررسی علل ظهور نظام حکمرانی متمرکز در ایران می‌بایست به کالبد طبیعی سرزمین ایران و ویژگیهای انسانی ملت ایران نگاه دقیق تری نمود تا با اتکا به آن بتوان یک گزاره تعمیم پذیر در خصوص چرایی تکوین مدیریت سیاسی تمرکزگرا را در نظام سیاسی ایران شناسایی نمود. این مدیریت سیاسی به مثابه یک محصول تبعی حاصل تعامل عناصر بنیادینی میباشد که عمده ترین این عناصر برگرفته از ویژگیهای طبیعی و انسانی کشور ایران بوده است.

بعد از انقلاب مشروطه و به طور مشخص پس از روی کار آمدن رژیم پهلوی با شکل گیری نظام حکومتی ملت پایه در ایران تنها الگوی حاکم در اداره سرزمین در ایران از منظر توزیع فضایی قدرت؛ نظام حکومتی تک ساخت (بسیط) بوده است و حکومت مدرن در ایران از طریق گسترش سیستم اداری متمرکز در کشور تداوم یافته است. در سیستمهای حکومتی متمرکز تصمیمات در کلیه امور. عمومی ملی و محلی به وسیله مرکز سیاسی - اداری واحدی که معمولاً در پایتخت کشور قرار دارد اتخاذ و اعمال میگردد. در این حالت قدرت و اختیار اداره و اجرای امور به

طور کلی در سازمانهای وابسته به حکومت سامان می یابد و افراد تحت تأثیر برون داد نظام سیاسی متمرکز تصمیمها و برنامه ها قرار میگیرند مدیریت سیاسی فضای ایران در قالب نظام بسیط از دوره روی کار آمدن پهلوی اول به بعد تحقق یافته است. به طور کلی نظام اداری - سیاسی ایران تا پیش از اسلام تا سال ۱۳۰۰ شمسی از حیث فضایی نامتمرکز بود. به بیان دیگر اگر حکومت مدرن شامل انحصار کاربرد مشروع قدرت در درون سرزمین قلمداد گردد در آن صورت ایران در سده نوزدهم دارای حکومت مدرن نبود؛ چرا که کنترل متمرکز بر ساختار اداری و امنیتی شکل نگرفته بود. ملاکین و ایلخانان فرمانروایان محلی قلمرو خود به شمار می رفته اند و در راه نگاهبانی از آن از هیچ کوششی دریغ نمی نمودند. اما پس از روی کار آمدن رژیم پهلوی تاکنون نظام مدیریت سیاسی - اداری به غیر از یک دوره کوتاه (۱۳۲۰-۱۳۳۲) از حیث فضایی متمرکز بوده است و تحت تأثیر برنامه ریزی و تصمیم گیری ناشی از نهادهای حکومتی بوده است. به رغم جابه جایی حکومتها و دولتها در جغرافیای سیاسی ایران لیکن توزیع فضایی و ساختاری قدرت سیاسی دچار تحول جدی نگردید و مشابهت های زیادی در ارتباط با فرایند سیاست گذاری در نظام سیاسی ایران مشاهده میگردد. این در حالی است که در دو دهه گذشته واگذاری اختیارات از حکومت مرکزی به نهادهای محلی از ویژگیهای بهبود حکمرانی محسوب میشود. در مطالعات جغرافیای سیاسی در شناخت عوامل مؤثر در قوام نظام سیاسی بسیط در ایران پاره ای از مقتضیات سرزمینی و انسانی مؤثر دانسته شده است.

اما در بعد سیاسی، بعد از انقلاب اسلامی ایران، با برآمده از هژمون شدن گفتمان اسلام سیاسی فقاهتی که دال مرکزی آن تفسیر کاملاً سیاسی و حکومتی از فقه بود و ایجاد حکومت اسلامی را به عنوان اصلی ترین هدف خود می دید. این گفتمان پیش از انقلاب، دال های شناور محدودی داشت که آزادی، استقلال و جمهوریت (شعارهای اصلی انقلاب) نشان از گفتمانی می داد که نوع نظام آینده اش جمهوری اسلامی، بر مبنای «ولایت فقیه» بود. با پیروزی انقلاب، دال های دیگری به تدریج با آن مفصل بندی کردند شدند. دال هایی چون مقاومت، استکبارستیزی (در اوایل انقلاب) و به تدریج دال «مصلحت» در دهه اول به آن افزوده شد. این مفصل بندی نوین، موجب شد که گفتمان اسلام سیاسی فقاهتی در قالب گفتمان جمهوری اسلامی تداوم پیدا کند و در این میان دال «مصلحت» نقش مهمی در تداوم چیزی داشت که از ابتدای انقلاب ایجاد شده بود، یعنی «نظام سازی». تعبیر نوین امام خمینی از ولایت فقیه، به «ولایت مطلقه فقیه» که در آن، ولی فقیه دارای حقی به نام «حکم حکومتی» است، موجب شد که بسیاری از معضلات نظام، چه معضلات بین نهادها، چه در امور بسیار مهمی چون جنگ، با احکام حکومتی حل شود و سرانجام، از سال ۱۳۶۶ این مسئله شکل جدی و جدیدتری به خود گرفت. تأسیس مجمع تشخیص مصلحت نظام، و تأکید بر ورود آن به قانون اساسی (در هنگام بازنگری در آن) بر مبنای برداشت عقلانی از فقه سیاسی توسط امام خمینی بود. توجه این مقاله، بر این است که ریشه تمامی این تحولات، به دال مرکزی گفتمان جمهوری اسلامی و نقش عقل در آن بازمی گردد. عقلانیت فقهی، که به دقت بر مبنای «مقتضیات زمان» شکل گرفته است و وارد شدن به دو مقوله «مصلحت» و «حکم حکومتی» و ارتباط وثیق میان این دو، نقش برجسته ای در تداوم «نظام سازی» در جمهوری اسلامی داشت و می توان این را در نظر داشت که برای آینده نیز، شرط بقای جمهوری اسلامی، تداوم توجه به عنصر «عقلانیت» چه در فقه و چه در عرصه ای دیگر است که بتواند همواره «نظام سازی» را برای بازسازی درونی و رفع مشکلات و معضلات خود در نظر بگیرد.

منابع

- احمدی، حمید (۱۳۸۹)، قومیت و قوم‌گرایی در ایران، چاپ هشتم، تهران: نشرنی.
- استمپل، جان (۱۳۷۷)، در درون انقلاب ایران، ترجمه منوچهر شجاعی، تهران: انتشارات مؤسسه فرهنگی رسا.
- اصغری، محمد (۱۳۸۴)، فقه و عقلانیت، اندیشه نوین دینی، شماره ۲، پاییز.
- بشیریه، حسین (۱۳۷۸)، موانع توسعه سیاسی در ایران، تهران: انتشارات گام نو.
- بازتاب اندیشه (۱۳۸۴)، عقلانیت عرفی و عقلانیت فقهی، شماره ۷۱.
- بهروزلک، غلامرضا (۱۳۸۶)، جهانی‌شدن و اسلام سیاسی در ایران، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- بهینافر، احمدرضا (۱۳۸۷)، مفهوم ولایت مطلقه فقیه در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، مطالعات انقلاب اسلامی، شماره ۱۲، بهار.
- بیگدلی، عطاءالله و علی‌اصغر فرچپور (۱۳۹۲)، رهیافتی نو به ضوابط تشخیص مصلحت، از ضابطه تا فرآیند، سیاست‌های راهبردی کلان، دوره ۱، شماره ۲، تابستان.
- حسینی، ابوالحسن (۱۳۹۹)، سیاست توسعه عقل در فقه فضای مجازی، دفتر مطالعات اسلامی و ارتباطات حوزوی پژوهشگاه فضای مجازی.
- حسینی‌زاده، محمدعلی (۱۳۸۳)، نظریه‌گفتمان و تحلیل سیاسی، علوم سیاسی، زمستان، شماره ۲۸.
- حق‌پناه، رضا (۱۳۷۸)، رابطه ولی فقیه با قانون، مجله پژوهش‌های اجتماعی اسلامی، شماره ۱۸، مهر و آبان.
- حقیقت، صادق (۱۳۸۹)، فقه سیاسی شیعه و نقش دوگانه مصلحت، شیعه‌شناسی، شماره ۳۲، زمستان.
- ساسانفزا، امیر، همتی، علی، محمدی، حسین (۱۴۰۰)، بررسی و تحلیل ژئوپلیتیکی تأثیرات بحران مهاجرت (داخلی و خارجی) بر توازن ژئواکونومیک مناطق جغرافیایی ایران، فصلنامه جغرافیا (برنامه ریزی منطقه‌ای)، دوره ۱۱، شماره ۴۲ ص ۳۰۹-۳۴۲.
- سمیعی اصفهانی، علیرضا و امران کیانی (۱۳۹۴)، پیروزی و ناکامی گفتمان اسلام سیاسی؛ (تجربه‌ای متفاوت در ایران ۱۹۷۹ و مصر ۲۰۱۲)، سیاست، دوره ۴، چهل و پنجم، شماره ۲، تابستان.
- علی حسینی، علی و حمیدرضا کشاورز (۱۳۹۵)، کارکرد مفهوم مصلحت در جمهوری اسلامی ایران، پژوهشنامه انقلاب اسلامی (دانشگاه همدان)، سال ششم، شماره ۳، پاییز.
- عمید زنجانی، عباسعلی (۱۳۸۷)، کلیات حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، تهران، انتشارات مجد.
- عوض جعفر، هشام احمد (۱۳۷۷)، مصلحت شرعی و حاکمیت سیاسی درآمدی بر جایگاه و نقش مفهوم مصلحت در حکومت اسلامی، ترجمه اصغر افتخاری، حکومت اسلامی، شماره ۹، پاییز.
- فوزی، یحیی (۱۳۸۷)، بررسی تطبیقی خرده‌گفتمان‌های سیاسی اسلام‌گرا در ایران قبل از انقلاب اسلامی و تأثیر آن‌ها بر شکل‌گیری نظام سیاسی بعد از انقلاب، علوم اجتماعی، شماره ۴۳ و ۴۴.
- فیرحی، داود (۱۳۸۴)، شیعه و دموکراسی مشورتی در ایران، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۶۷.
- لاکلا، ارنستو و شانتال موفه (۱۳۹۲)، هژمونی و استراتژی سوسیالیستی: به سوی سیاست دموکراتیک رادیکال، ترجمه محمد رضایی، تهران، نشر ثالث.
- مجتهدزاده، پیروز (۱۳۸۹)، دموکراسی و هویت ایرانی، تهران: انتشارات کویر.
- منصورنژاد، محمد (۱۳۷۷)، قانون‌گذاری در حکومت اسلامی، حکومت اسلامی، شماره ۷، بهار.
- مهرپور، حسین (۱۳۷۱)، مجمع تشخیص مصلحت نظام و جایگاه قانونی آن، تحقیقات حقوقی، شماره ۱۰، بهار و تابستان.

تبیین الگوی مدیریت فضای جغرافیای سیاسی... ۸۲۳

همدانی، مصطفی (۱۳۹۶)، کارکردهای عقل در استنباط از آیات و روایات عرفانی و اخلاقی، پژوهش‌نامه عرفان، شماره شانزدهم.